

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: برهان عظیمی

۱۰/۱۰/۰۹

شرح زندگی ناظم حکمت و معرفی آثار او

بخش اول

نام ناظم حکمت برای کارگران و زحمتکشان بسیاری از نقاط جهان آشناست. اشعار ناظم حکمت به زبانهای گوناگون از جمله فارسی [و پشتو] برگردانده شده، هر چند مانند دیگر اشعار ترجمه شده نتوانسته با توده های کارگر و دهقان در ایران نزدیک شود. به هر حال، پیوند درونی محکمی میان رود خروشان و زیبایی شعر ناظم حکمت با طبقه کارگر جهانی و خلقهای ستمدیده وجود دارد. ایده های روشن انقلابی و آرمانهای والای کمونیستی، راهنمای آثار اوست. قلب اشعار وی برای رهایی بشریت میتپد؛ و این تپش پرطنین، محصول و نمودار زندگی پرتحرک، مبارزات پرفراز و نشیب و مملو از پیروزیها و شکستهای شاعر، بر متن جنبش کمونیستی در ترکیه و سراسر جهان است. ناظم حکمت به سال ۱۹۰۲، در "سلانیک" - شهری بر خط مرزی یونان و ترکیه - چشم به جهان گشود. پس از اتمام دوره متوسطه وارد ارتش شد و از مدرسه افسری نیروی دریائی ترکیه فارغ التحصیل گشت. در سال ۱۹۲۰ از ارتش اخراج شد و همانسال به کشور شوراها سفر کرد. در یکی از دانشگاههای مسکو، در رشته اقتصاد سیاسی به تحصیل پرداخت و بعد از خاتمه تحصیلات راهی ترکیه شد. بین سالهای ۳۶-۱۹۳۱ مشاغل گوناگونی را تجربه کرد و در عین حال به کار در دفتر روزنامه و نشریات مشغول گشت. در سالهای ۳۸-۱۹۳۶، که فاشیسم در ترکیه، تحت تاثیر رشد این جریان در کل اروپا قدرتی گرفت، ناظم حکمت بر مبنای خط عمومی آندوره جنبش بین المللی کمونیستی و حزب کمونیست ترکیه به سرودن اشعار انقلابی و ضد فاشیستی پرداخت. این اشعار در میان روشنفکران کشور و بسیاری از افسران جوان ارتش ترکیه طرفداران بسیاری یافت و همین امر باعث شد که حکومت وی را شدیداً تحت نظر قرار دهد.

در سال ۱۹۳۸، گروهی از همین افسران جوان و ترقیخواه در جریان تماسهایی که با ناظم حکمت و در واقع حزب کمونیست ترکیه داشتند، فکر انجام شورش در ارتش را در سر پروراندند. اما پیش از آنکه اقدامی از جانب آنان صورت گیرد، رژیم ترکیه آنها را به همراه ناظم دستگیر کرد. ناظم حکمت در دادگاه به ۲۸ سال و چهار ماه زندان محکوم شد. او دوازده سال از عمرش را در زندانهای استانبول، آنکارا، چانقری و بوسا گذراند. سپس قانون عفو

عمومی تصویب شد و ناظم آزاد گشت. اما از آنجا که عوامل حکومت لحظه ای از تعقیب دست نمیکشیدند، و حتی دسیسه ای برای کشتن وی طراحی کردند، مخفیانه ترکیه را ترک گفت. نخست به رومانی، سپس لهستان و دست آخر به دیار بلغار رفت. بعد از مدتی راهی مسکو شد و در آنجا سکنی گزید. در همین دوره دولت ترکیه وی را از حق تابعیت کشور محروم ساخت و خائن به وطنش نامید. بقیه عمر ناظم حکمت در شوروی و چند کشور دیگر گذشت و سرانجام به سال ۱۹۶۳، بعلت بیماری قلبی در مسکو درگذشت.

او علاوه بر مجموعه های مختلف شعر، ۱۱ رمان و نمایشنامه نیز نوشته که تمامی این آثار تا وقتیکه در قید حیات بود، در ترکیه اجازه انتشار نیافت.

شعر ناظم حکمت نیز مانند زندگیش، پرفراز و نشیب و سرشار از تحول است. او از ۱۲ سالگی به سرودن شعر روی آورد. در سال ۱۹۱۴، نخستین مجموعه شعرش را که در قالب کهن و با وزن و قافیه مرسوم نوشته شده بود، با امضاء "محمد ناظم" منتشر ساخت. اما زمانیکه برای تحصیل به مسکو رفت، انقلاب واقعی در زبان و قالب شعری رخ داد. و این امر بدون شك تحت تاثیر شاعر بزرگ شوروی سوسیالیستی آنزمان، ولادیمیر مایاکوفسکی صورت گرفت. ناظم حکمت مضمون انقلابی و سرکش شعر خود را از بند قوافی رها کرد و زنی نوین بدان بخشید. او با اینکار يك سبك نو و دگرگونی بنیادی در شعر معاصر ترکیه به وجود آورد که نقطه عزیمت بخش عمده شعرائی شد که پس از وی در عرصه ادبیات ترکیه به ظهور رسیدند.

کلمات در شعر ناظم حکمت سخت آهنگین است و موسیقی خاصی به شعر میبخشد. جای تأسف است که این جنبه از شعر وی در ترجمه آن منعکس نمیشود. ناظم حکمت، پیچیده سخن نمیگوید؛ اشعارش ساده و روان است و از اشکال روشنفکرانه به دور. هرچند گاه تشبیهاتی را به کار میگیرد که برای فهم درست آن میباید به رویش تأمل کرد.

تا آنجا که به مضمون آثار ناظم حکمت برمیگردد، باید ضمن تأکید بر جهتگیری انقلابی اکثر آنها، به يك نکته مهم اشاره کنیم؛ اینکه درك وی از انترناسیونالیسم و همبستگی بین المللی چیزی جدا از درك رایج در جنبش بین المللی کمونیستی آنزمان نبود. ناظم حکمت نیز مانند اکثریت قریب به اتفاق کمونیستهای آنروز جهان، خود را نماینده خلق خود و در عین حال انترناسیونالیست میدانست و از این موضع حرکت نمیکرد که پرولتاریا از لحاظ ایدئولوژیک میهن و ملت ندارد. این دیدگاه در اشعار وی، آنجا که در تبعید، از ترکیه سخن میگوید، نمایان است. آنجا که غریبانه میسراید:

وطنم را دوست دارم

و هیچ چیز اندوه از دلم برنمیگیرد

جز توتون کشورم و آوازهای محلیش

یا آنجا که در مقدمه ای بر یکی از کتابهایش، پیوند خود با مبارزات سایر خلقها را از دریچه مبارزات خلق خود مورد تأکید قرار میدهد و مینویسد:

"نویسنده این کتاب قلبش را، قلمش را، اندیشه و سراسر زندگیش را به خلق کشور خود بخشیده است. اما در عین حال، و رای حد مرز و بوم، اسم و مکان جغرافیائی، نژاد و ملیت، مبارزه همه خلقها را در راه کسب آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح در اشعار خود ستوده است. پیروزی آنان را پیروزی خلق خود و شکستشان را، شکست مردم خود میدانم."

اما این گرایش نادرست رایج، مانع از آن نمیشود که ناظم حکمت را با معیار و محك کمونیستی در موقعیت مشخص جنبش در آن دوره، يك انترناسیونالیست به حساب آوریم. ببینید که چگونه در یکی از اشعارش به زبانی ساده پیوندهای

طبقاتی را ورای مرزها و محدوده های ملی برجسته میسازد.

من و بقال سرگذرمان را

در امریکا هیچکس نمیشناسد

با این وجود، از چین گرفته تا اسپانیا، از دماغه امید نیک تا آلاسکا،

در هر گام از خشکی و آب، دوستانی دارم و دشمنانی

دوستانی دارم، که هم را ندیده ایم حتی یکبار

اما حاضریم بمیریم باهم برای نان مشترک،

آزادی مشترک و رویای مشترک

و دشمنانی دارم تشنه به خون من، و من تشنه به خونشان

ناظم حکمت، مخاطبانش را بر بالهای شعر خود مینشانند و از صحراهای آفریقا به شهرهای شلوغ امریکا، یا از

گن‌دابه‌های بورژوائی اروپا به دوردست ترین نقاط آسیا میبرد؛ تا در هر کجا عملکرد سیستم ستم و استثمار

امپریالیستی، و نیز نبرد دوران‌ساز توده های پرولتر و خلقهای ستمدیده را نشانشان دهد. منظومه های "ژوکوند و

سی یا او" و "نامه هائی برای تارانتا - بابو" نمونه های درخشانی از این ایجاد ارتباط جهانی در اشعار حکمت است.

در "نامه هائی برای تارانتا - بابو"، ناظم حکمت، دهشت جنگ تجاوزکارانه در آفریقا و منطق جنایتبار امپریالیسم

را از زبان یک جوان حبشی به همسرش چنین تصویر میکند:

برای کشتن تو

راه دیارت را در پیش گرفته اند

تارانتا - بابو

برای دریدن شکمت

و دیدن روده هایت

که چون ماران گرسنه و پیچان بر شنها ولو خواهند شد

راه دیارت را در پیش گرفته اند

گو اینکه

نه آنها هرگز تو را دیده اند

نه تو آنها را

و نه بزی از بزهای تو هرگز پریده

از پرچین آنها

شعر ناظم حکمت، ادعای کوبنده ای علیه مناسبات جنون آسا و مبتنی بر قانون ارزش و سود است، وقتی که

مینویسد:

پس این چه حکمتی است،

تارانتا - بابو

که در اینجا کارها وارونه است؟

چنان دنیای حیرت آور است این دنیا،

که با قحط زنده است

و مرده است در فراوانی.

و در شعری دیگر میبینیم که چگونه ناظم حکمت با شعرش، راه سلطه امپریالیسم را سد میکند و با نظرات تسلیم طلبانه ای که رابطه با جهان امپریالیستی را يك ضرورت عینی قلمداد کرده، رفع عقب ماندگی و معضلات جوامع تحت سلطه را در برقراری چنین رابطه ای میجویند، به جنگ برمیخیزد. ناظم حکمت به جهان امپریالیستی نهیب میزند:

کسی از جمع شما

اگر بورژوا باشد

حق نزدیک شدن به ما را ندارد

حتی اگر بخواهد و بتواند

به گاو نرمان که جان داده از گرسنگی

دوباره جان بخشد.

طی دهها سال پیکر جنبش کمونیستی ترکیه زیر سرنیزه ارتجاع حاکم و امپریالیسم، مدام مجروح گشته است. این جراحت را به خوبی میتوان در اشعار مختلف ناظم حکمت، طی دوره های مختلف حیات مبارزاتیش دید، وقتی که "با ریشه های تناور در خون شناور" سخن میگوید و فریاد میزند: خیزید و بنگرید که چه سان خصم را پذیرايندو چه سان ما را بر سر بازارها میفروشدندیا وقتی، از آنان میگوید که:

پیراهنشان پاکیزه بود و خم بر ابرو نداشتند

اما در شقیقه شان جای زخمی تازه بود

یکی از مشهورترین شعرهای ناظم حکمت در رثای جانباختگان کمونیست؛ "قلب من" نام دارد که به یاد مصطفی صبحی، رهبر حزب کمونیست ترکیه و چهارده تن از یارانش سروده شده است. کشتی آنها توسط عوامل حکومتی نزدیک بندر ترابوزان گلوله باران شد. ناظم حکمت چنین به سوگ رفقاییش مینشیند:

۱۵ زخم بر سینه دارم

آبهای تیره چون مارهای سیاه و لغزان

بر زخم های سینه ام پیچیده استو دریای تیره، این آبهای تیره خون آلود

قصد جانم را دارد

قصد جانم را دارد این آبهای تیره خون آلود

دلم باز میتپد

دلم باز خواهد تپید

۱۵ زخم بر سینه دارم

از ۱۵ نقطه سینه ام را شکافتند

به امید آنکه در پی این اندوه

دلم دیگر، هرگز نخواهد تپید

دلم باز میتپد

دلم باز خواهد تپید

اگرچه آخر اشعار ناظم حکمت سرشار از ایمان به پیروزی و امیدواری انقلابیست، اما هنگامیکه طاعون

رویزیونیسم بعد از جنگ دوم جهانی، بعد از مرگ رفیق استالین و قدرت یابی بورژوازی نوخاسته به رهبری خروشچف و شرکاء در حزب کمونیست اتحاد شوروی بر بخش بزرگی از جنبش کمونیستی غلبه یافت؛ ناظم حکمت نیز همانند بسیاری از کمونیستهای صادق دچار سردرگمی و رخوت و نومیدی شد. آرمانهای والا و روح سرکش وی با موعظات خائنانه و تسلیم طلبانه رویونیستهای غالب بر دولتها و احزاب اروپای شرقی خوانائی نداشت. سنگینی دستگاه بوروکراتیک دولت بورژوائی بر پیکر این جوامع، جو خفقان آلودی برای پرولترها و توده اهالی و عناصر صادق کمونیست به وجود آورده بود. ناظم حکمت که برای این سقوط و دگرگونی توضیحی علمی و راهکشا نیافته و لاجرم راه خلاصی از آنرا نمیدید؛ و در سالهای بیماری و پیری از دستیابی به جمعبندی های کمونیستی - انقلابی حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون از پدیده رویونیسم خروشچفی دور مانده بود، روحیات آن دوره خود را به سال ۱۹۵۹ در شهر لایپزیگ المان شرقی چنین بیان نمود:

درها همه، برویم بسته

پنجره ها همه محکم

نه يك دستمال آسمان، نه يك مشت ستاره!

گل من

مرگ ما را دفن خواهد کرد

رهائی از این شهر محال است

بدون شك، ناظم حکمت به واسطه اکثریت قریب به اتفاق آثارش در تاریخ، به عنوان يك شاعر سترگ انقلابی، يك هواخواه پرشور کمونیسم که شعرش را به فراخوان پیوستن به ارتش عظیم پرولتاریای آگاه بدل ساخته بود؛ ثبت گشته است. این او بود که حقیقت جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم را به آفتابی تشبیه کرد که توده های محروم، همانها که کاسه هایشان سفالین است، باید برای رهائی و فتح، آنرا جرعه جرعه، دوشادوش یکدیگر بنوشند. همو بود که سرود:

این سرودیست،

سرود کسانی که

در کاسه های سفالین

آفتاب را مینوشند،

همو بود که عاشقانه کمونیسم را برگزید و اعلام کرد که:

من هم با آنان گذشتم

از پلی که به خورشید میپیوست

من هم در کاسه های سفالین

نوشیدم آفتاب را

من هم خواندم آن سرود را

و سپس پیام داد:

دلت را به دلهای ما بیفزای

حمله ای در کار است

حمله بر خورشید

خورشید را تسخیر خواهیم کرد
این فتح، نزدیکست
اینک شعر زیبایی را از ناظم حکمت می‌شنوید که "از زبان يك هندی" نام دارد:
از شرق می‌آیم،
از آستانه عصیان شرق می‌آیم
با بادهای شمالی پی‌مومدم
راه‌های آسیا را
تا رسیدم به تو
چرا ایستاده‌ای
بازوانت را برویم بکشا
من از شرق می‌آیم
از آستانه عصیان شرق می‌آیم
شرقی‌م
که عصیان حق منست
فتیله کجاست؟
نشانم بده تا آنرا برافروزم
من فرزند میلیون‌هائی هستم که در شبانه روز
بیست و چهار ساعت کار میکنند
و داغ‌تازیه‌ها
پینه‌بسته بر شانه‌های زرد استخوانیشان
من اوج فریاد آنانم
آسیا را مرداب‌هائیت بی پایان
که کارخانه‌هائی همه از آهن
سر برکشیده در فضای سبز مسمومشان
و شب و روز
بر این فضای سبز هموار
انبوه دودهاست که چون کوه‌های تیره فرو میریزد
مردابها نفس میکشد
چرخها میچرخند و میچرخند و میچرخند
و زندگی در دیدگان خاموش میشود و خاموش میشود
آنجا خونابه‌های تب‌نوبه دار ما
به شمش‌های درخشان طلا تبدیل میشود
در افق‌های تیره آسیا
بانک‌های هفتاد و هفت طبقه

چون غول قصه ها نفس میکشد

آنجا

در آن مردابه

اشکم برادران وبا گرفته ام

چون لاشه های مگس گرفته میخزد

و اینهمه در چشم دهقانان

چون رؤیائی از جهنم است

در چنین هنگامی

اشتیاق دیدارت

چون رؤیای زیارتی در دلم ریشه دوآنده

و مپندار که چون سگی گرسنه نالیدم آنجا

نه

با بادهای شمالی پیمودم راههای آسیا را

تا به تو رسیدم

چرا ایستاده ای

بازوانت را بکشای به سویم

به دیدگانم ببخش روشنائی را

و در اندیشه ام برافروز آگاهی را

آنها، آنجا، مرا منتظرند.

طبقه کارگر جهانی در نبرد علیه نظم حاکم، به کارکنان ادبی و هنری خویش نیاز دارد. کارکنانی چون ناظم حکمت که ضرورتاً از دل مبارزه طبقاتی همواره زاده میشوند. شاعرانی که محدوده های شخصی و مرزهای روشنفکرانه خرده بورژوائی را به هم میریزند و به صدای رسای يك طبقه بین المللی تبدیل میگرددند. هستند بسیاری از هنرمندان خرده بورژوا که آگاهانه با خصلت ها و منافع طبقاتی خویش به ستیز برمیخیزند و راه کمونیسم را در پیش میگیرند. اینان هنرمندان طبقه ما هستند. هستند کارگرانی که خلاقیت طبقاتی خویش را در عرصه آفرینش هنری به کار می اندازند و سلاح ضروری نبرد در این حیطه ایدئولوژیک را برای توده های ستمدیده تولید میکنند. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در ایران نیز به کارکنان ادبی و هنری خود دست می یابد؛ هرچند، صحنه ادبیات و هنر امروز ایران جولانگاه دمکراتهای انقلابی خرده بورژوا، ناسیونالیستها، و لیبرال های محافظه کار و ارتجاعی گشته باشد. باید جرأت کرد و پای به میدان گذاشت، و پیگیرانه در این عرصه تلاش نمود.

ادامه دارد